

Key points
for defending
Mubarak Islam

مابرداری وصل کردن آرمیم

نی برای فصل

شرح و بیان چند نکته کلیدی
برای دفاع از آیین مبارک اسلام

تالیف: مراد یوسفی



"ما برای وصل کردن آمدیم، نی برای فصل..."

شرح و بیان چند نکته ی کلیدی (اخلاقی و تربیتی) برای جوانانی که به دفاع از آیین مبارک اسلام می پردازند.

مؤلف: مراد یوسفی، اول فروردین ۱۴۰۰ هجری شمسی

فهرست

مقدمه:	۴
نکته ی اول: قبل و بعد از گفت و گو با خداوند سبحان مناجات نمایید...	۱۱
نکته ی دوم: باید خیلی زود افراد «نقد کننده» را از افراد «نق زن» تفکیک نماییم.	۱۲
نکته ی سوم: قبل از گفت و گو، (خیر خواهانه) از همراهان مسلمان بخواهید مواظب رفتارشان باشند...	۱۴
نکته ی چهارم: اگر با چند نفر پولدار، باسواد و ... نشستید، احساس ضعف نکنید.	۱۶
نکته ی پنجم: قبل از شروع گفت و گو، هدف خود از مباحثه کردن را به شخص مقابل بگویید.	۱۸
نکته ی ششم: با همدلی کردن، بین خود و شخص مخالف پل بسازید.	۲۰
نکته ی هفتم: هدف و خروجی بحث مهم است، نه خود بحث...	۲۲
نکته ی هشتم: تحت هیچ شرایطی کنترل خود را از دست ندهید.	۲۵
نکته ی نهم: از زخمی کردن روح مخاطب خودداری نمایید...	۲۶
نکته ی دهم: حریم شخصی افراد را حفظ کنید.	۲۹
نکته ی یازدهم: اگر پاسخ یک شبهه را ندانستید خیلی راحت بگویید نمی دانم و باید مطالعه کنم...	۳۲
نکته ی دوازدهم: اگر دلیل شما بر دلیل فرد مخالف برتری یافت، مغرور نشوید...	۳۴
نکته ی سیزدهم: اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل شما برتری یافت، خود را گم نکنید.	۳۶
نکته ی چهاردهم: شخص مخالف بی احترامی کرد، به صورت مودبانه تذکر بدهید، اگر باز هم ادامه داد...	۳۹
نکته ی پانزدهم: گفت و گوی مصلحانه با هر فرد شبهه زده ای را غنیمت بدانید...	۴۱
نکته ی شانزدهم: اگر یک خطای شما را ثابت نمودند، خیلی راحت خطای خود را بپذیرید.	۴۳
نکته ی هفدهم: سعی کنید متناسب با «سطح سواد» و «سن و سال» مخاطب هایتان به ارائه استدلال بپردازید.	۴۴
نکته ی هجدهم: برای بحث با اسلام ستیزان حاضر جواب، افراد بلبل زبان و حاضر جواب بروند...	۴۵
نکته ی نوزدهم: دلایل خود را مطرح کنید و نتیجه را به خدا بسپارید...	۴۷
نکته ی بیستم: با طعنه ی برخی از مسلمانان از کارتان منصرف نشوید.	۴۹
نکته ی بیست و یکم: اگر مدافع دین هستید، عملکردی را فراموش نفرمایید...	۵۲

مقدمه:

اگر در یک تحقیق میدانی از جوانانی که با مخالفان اسلام بحث می کنند بپرسیم، هدف شما از این کار چیست؟ به احتمال زیاد همه ی آنها می گویند، می خواهیم اسلام گسترش یابد و افرادی که می خواهند جلوی پیشرفت آن را بگیرند موفق نشوند...

ولی سوال اصلی اینجاست که این هدف مبارک چگونه محقق می شود؟ آیا رواست هر طور که دلمان خواست رفتار کنیم و بگوییم هدف ما موفقیت اسلام است؟ آیا بدون داشتن چهارچوبی مشخص موفق می شویم؟

آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) و یاران باوفایش (رضی الله عنهم)، برای رسیدن به این هدف، از هر ابزاری استفاده کرده اند؟ یا خیر، در یک «حیطه ی مشخص» از هیچ تلاشی فروگذار نکرده اند؟

و واقعاً دوست دارم اگر به سوالات گذشته هم پاسخ ندادید به این سوال حتماً پاسخ دهید:

تصور کنید در جمعی نشستید، ۵۰ نفر حضور دارند و با یک شخص اسلام ستیز بحث می کنید، رفتار شما در آن جمع کدام یک از موارد زیر می باشد:

۱. با دلایل قوی، شخص اسلام ستیز را در هم می شکنید و رسوایش می کنید و با افتخار می خندید و می گویند: ای دروغگو، اسلام با سخن گمراهانی چون تو شکست نخواهد خورد و به جای این دست و پا زدن ها بهتر است خود را برای آتش جهنم آماده نمایی.... و بعد با غرور از آن جمع خارج می شوید.

یا

۲. با دلایل قوی، به شبهات پاسخ می دهید و شخص اسلام ستیز را دوستانه و برادرانه نصیحت می نمایید، و با انجام دعای خیر برای هدایت او مجلس را ترک می کنید.

واقعاً نصرت اسلام را در کدام رفتار می دانید؟ شماره ۱ یا شماره ۲؟

بزرگواران، این موضوع اصلی ترین دغدغه ای است که کتاب پیش رو، به آن پرداخته شده است. اما دغدغه های دیگری هم دارد، اینکه روحیه ی مدافعان را تقویت نماید، عزت آنها را تقویت نماید، موجب آرامش آنها در هر شرایطی شود (تا با طمانینه به دفاع از اسلام بپردازند) و...

هر چند عنوان برخی از دغدغه‌ها شاید از بحث وصال دور به نظر برسد، ولی اگر کمی عمیقتر به آن نگاه کنید متوجه خواهید شد که در نهایت همه‌ی آنها هدف فوق‌را دنبال می‌کنند، کسی که مغرور نشود می‌تواند شخص مخالف را به وصال نزدیک کند، کسی که خود را گم نکند همینطور و... (ومن الله التوفیق)

* راهنمای تمام مطالب این کتاب چیست؟

این آیه از قرآن کریم، که الله متعال می‌فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^۱

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.

اگر دقت نمایید، خداوند متعال برای دعوت به راه مبارکش، قبل از هرچیز از کلمه‌ی «حکمت» نام برده است، حکمت یعنی به صورت درست و هوشمندانه، هرچیز را بر جای خود قرار دادن... لذا باید بسیار نکته‌سنج بود، شرایط را در نظر گرفت و بهترین کارها را انجام داد. اگر دقت بفرمایید در نکاتی که در این کتاب بیان نموده ایم، تلاش ما بر این بوده، تمام بحث‌ها را به سمت خیر و رحمت معطوف نماییم.

*چه شد که نام کتاب را «ما برای وصل کردن آمدیم، نی برای فصل» گذاشتم؟

احتمالاً شما عزیزان هم داستان موسی و شبان را خوانده باشید، که چوپانی (بی اطلاع) با همان معلومات و زبان ساده‌ی خود با خداوند متعال راز و نیاز می‌کند و وقتی حضرت موسی (ع) این سخنان را می‌شنود، از او

^۱ نحل، ۱۲۵

ناراحت می شود و می گوید این سخنان در شان خداوند متعال نیست و باید نیایش های تو محترمانه تر باشد.
چوپان هم ناراحت می شود و می رود...

خداوند حضرت موسی (ع) را مورد عتاب قرار می دهد و می گوید این موسی تو بنده ی من را از من جدا کردی، او هر شب با من راز و نیاز می کرد... ولی الان او را دور کرده ای...

وحی آمد سوی موسی از خدا

بنده ی ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

یا برای فصل کردن آمدی

و حضرت موسی (ع) دنبال چوپان می رود و او را پیدا می کند و...

واقعاً این نام خیلی برازنده ی کتاب فوق است، چون (ان شاء الله) نتیجه ی همه ی بحث هایش به وصال بندگانی که (تصور می کنند) به جنگ با خدا برخواسته اند، ختم می شود... یعنی با رعایت این نکات «ما تلاش کرده ایم» این وصال مبارک را نزدیک و حتی به ثمر برسانیم، حال اینکه ما این نکات را در بحث رعایت کردیم و اشخاص نزدیک شدند یا خیر بحث دیگریست و در حیطه ی کار ما نیست.

و واقعاً باید به دعوتگران اسلامی گفت، بزرگواران، رسالت ما چیست؟ این که مردم را شیفته ی اسلام کنیم یا آنها را متنفر سازیم؟ به مثال بالا برگردید، اگر رفتار شماره ۱ را انجام دهیم، خود شخص اسلام ستیز که فرسنگ ها از وصال دور می شود... اما تکلیف آن ۵۰ نفر چه می شود؟ آیا با چنین رفتاری تمایل آنها نسبت به این دین جاودان بیشتر می شود یا کمتر؟

آیا فتح واقعی، فتح قلب ها نیست...؟ و به نظر شما فاتحان واقعی تاریخ چه کسانی بوده اند؟

*یک نکته ی مهم در مورد داستان موسی و شبان:

این شعر مولانا در هیچ آیه و حدیثی بیان نشده است و می توان گفت جزو اسرائیلیات است.

عده ای از شعر فوق اینگونه استنباط نموده اند، که هر کس هر طور دلش خواست خدا را عبادت کند و نباید در این زمینه به او اعتراض نمود. در حالی که این درست نیست، آیین مبارک اسلام مخالف خرافات است و باید با روش های صحیحی که خداوند خودش به ما یاد داده به او نزدیک شویم و شان و شوکت ذات مبارکش باید حفظ شود.

منتها نکته ی صحیحی که از این مباحث استنباط می شود و کاملاً شرعی هم می باشد این است که اگر کسی به صورت نادرست خداپرستی کرد، باید ۱. در نهایت عطف و مهربانی ۲. به طوری که از خدا دور نشود، «روش صحیح را به او آموزش دهیم»، و اینکه ۱. او را به حال خود رها سازیم و در دنیای خرافات باقی بماند یا ۲. همان ارتباطی که با خدا داشته است را هم قطع نماید، مرتکب کار نادرستی شده ایم.

اصلاً اگر استنباط نادرست برخی از افراد را اختیار کنیم، رسالت حضرت موسی (ع) را زیر سوال برده ایم، چون همه ی پیامبران «خرافات ستیز» بوده اند.

و نکته ی جالبی که در ادامه ی همان شعر وجود دارد این است که وقتی حضرت موسی (ع) نزد فرد چوپان برمی گردد، می بیند که جزو اولیای الهی شده و خرافات را کنار گذاشته است:

گفت ای موسی از آن بگذشته ام
من کنون در خون دل آغشته ام
من ز سدره منتهی بگذشته ام
صد هزاران ساله زآن سو رفته ام

در کل موضوع بحث ما این نیست عزیزان، اما چون این عنوان مهم را از شعر فوق استنباط کرده ام، لازم بود این توضیحات کوتاه را نیز عرض نمایم...

*نکته ی دیگری هم که فکر می کنم لازم است در مورد آن توضیح دهیم:

سخن برخی از جوانان مسلمان است، پیش بینی می کنم عده ای بگویند، شما در کتاب تان، همه چیز را به مهربانی تفسیر کرده اید، اگر این طور است چرا پیامبر (صلی الله علیه و سلم) غزواتی داشته است و با کفار جنگیده است؟

- پاسخ این است این کتاب در مورد «گفت و گو با مخالفان اسلام» نوشته شده است، نه «جنگیدن با آنها».

و در مورد کلیت این قضایا لازم است بدانیم، جنگ در اسلام «وسیله» و «گزینه ی آخری» است، که تلاش می کند «موانع رسیدن نور به مردم را بردارد» و هرگز «هدف» نبوده است. اصلاً رسالت اسلام انتقال نور خدا پرستی به مردم است، نه اینکه انسانها را از دم تیغ و باروت بگذراند.

- به بیانی دیگر انتقال این نور، به «محبت» و «شخصیت بخشی» و «احترام گذاشتن» نیاز دارد... اما اگر در جایی، افرادی قلدرمابانه بگویند ما جلوی رسیدن نور به مردم را می گیریم و هیچ گونه دیالوگ و حرف زدنی را هم به رسمیت نمیشناسیم. اسلام ناچاراً سراغ گزینه های دیگری می رود، که آن هم تبصره ها و تک ماده های خود را دارد و اسلام دین بی حکمتی نیست... (در کجا، توسط چه کسانی، در چه شرایطی، آینده ی آن چه خواهد شد و ... در این زمینه باید به کلام علمای حاذق و فهمیده مراجعه کرد)

- برادران و خواهران عزیزم، همانگونه که ذکر شد این کتاب در مورد «گفت و گو» و «دعوت» است نه «شرایط جنگی!»، و اتفاقاً به عزیزانی که همیشه تلاش می کنند گزینه ی آخر (جنگ) را به گزینه ی اول تبدیل نمایند می گوید، بزرگواران، این گونه رفتارها نتیجه ی عکس می دهد... از نفس های خود بپرسیم، اگر با بداخلاقی و خشونت با مردم رفتار کنیم، چطور نور اسلام را درک می نمایند؟ و آیا قلب آنها فتح می گردد؟

خیر ما انقدر ساده نیستیم که بگوییم، این گزینه باید حذف شود و نویسنده معتقد است، تمام کسانی خواستار حذف این گزینه هستند، اگر در شرایط خود قرار بگیرند از آن استفاده می کنند (چه مسلمانها و چه غیر مسلمانها/ به ارتش های طویل و عریض مدعیان نگاه کرده اید!).

اما عقل و معرفت دینی می گوید، باید در هنگام بحث با مخالفان، «هدف اصلی اسلام» (آشنا شدن با این نور و در نهایت خوشبختی) را سرلوحه ی کار خود قرار دهیم، نه «واکنشی» که اسلام در «شرایط خود» برای «حل» مشکلی بنام «قلدرمابی» به آن دست می آویزد.

امیدوارم این توصیه را از برادر کوچکتان بپذیرید.

*نکات پایانی:

۱. مخاطبان گرامی یقین بدانید، افرادی که آگاهانه با اسلام دشمنی می کنند، از انتشار چنین مطالبی استقبال نمی کنند... چون آنها دوست دارند جوانان بی حکمت باشند و وقتی با مخالفان بحث کردند، اسلام را بدنام نمایند... به بیان ساده تر، آنها دوست ندارند اسلام در قیافه ای عقلانی و رحمانی معرفی گردد... بلکه می خواهند در اذهان افراد بی اطلاع، دین بداخلاقی و بدعنتی و ناسازگاری باشد.

لذا اول کتاب را بخوانید؛ و اگر بعد از مطالعه دغدغه هایی که این حقیر داشته است آنها را دغدغه ی خود نیز دانستید، در سطح وسیع این پی دی اف را منتشر بفرمایید.

۲. اگر احیاناً این بنده ی خداوند در جایی با مخالفان بحث کرد و نکته ای از نکات یادداشت شده را رعایت نکرد، تقصیر را گردن او بیندازید (که چرا خودش رعایت نکرد) و نکات ارزشمند فوق را بی اهمیت ندانید..

۳. ممکن است شخصی بگوید چطور می توان هم زمان همه ی این نکات را یاد گرفت و با آنها بحث انجام داد... پاسخ این است که «این نکات هم» در یک روز بدست نیامده اند و حاصل سالها تجربه اند. همینکه با یک دور خواندن مطالب چند نکته یاد بگیرید و احیاناً اگر افرادی خطاهایی انجام داده اند و اکنون خطای خود را متوجه بشوند موفقیت بزرگی حاصل شده است و ان شاء الله در مطالعات بعدی نکات دیگر را هم یاد بگیرید و تثبیت نمایید.

۴. ان شاء الله روزی این کتاب را کاملتر و چاپ خواهم نمود، لذا انتشار الکترونیکی آن آزاد است، اما حق چاپ و تکثیر آن برای نویسنده محفوظ است.

۵. چون این فایل از سیستم نویسنده منتشر می شود، هنوز علائم نگارشی به صورت کامل بر آن اعمال نشده است (مسائلی چون نیم فاصله و...)

و در نهایت:

این مطالب را تقدیم می کنم به جوانان و داعیان بزرگواری که قلب شان با دیدن شبهات اسلام ستیزان به تپش می افتد و دوست دارند بلافاصله ادعاهای مطرح شده را پاسخ دهند.

و از آنها می خواهم، همراه با معلومات ارزشمندی که خودشان کسب نموده اند، ان شاء الله این چند نکته را نیز بخاطر بسپارند...

و دعا می کنم الله متعال در این مسیر مبارک، یاریشان دهد...

محتاج دعای خیر...

مراد یوسفی

۱ فروردین ۱۴۰۰ هجری شمسی

انتشار از کانال تلگرامی شبهه از شما، پاسخ از ما (@shobahat99)

نکته ی اول: قبل و بعد از گفت و گو با خداوند سبحان مناجات نماید...

(الف)

بزرگواران، هر وقت خواستید با شخص مخالفی گفت و گو نمایید، قبل از شروع گفت و گو حتماً با خداوند متعال خلوت نمایید، دعا کنید و بگویید خداوندا کلمه ی حق را بر زبان ما جاری کن، یا الله ما را سبب هدایت این بندگان قرار بده... خداوندا این لیاقت را به ما ببخش که مدافع کلام نورانیت باشیم...

(ب)

این که طرف قبول می کند یا خیر، نامشخص است. اما یقین بدانید اگر خالصانه با خدای رحمان گفت و گو کنید و با نیت نصرت دین مبارکش به این گفت و گو پردازید، «قلب خودتان» متحول خواهد شد... چون امکان ندارد بنده ای به سمت الله ذوالجلال برود و الله (سبحانه و تعالی) سریعتر و شتابان تر از خودش به سمت او نرود. (خداوند خودش در یک حدیث قدسی این را بیان فرموده است)

(ج)

این نکته ی مهم، هم باعث برکت بحث می شود و هم قلب شخص مدافع اسلام را جلا می دهد، شک نداشته باشید وقتی یک مسلمان با چنین نیتی به گفت و گو پردازد، به دلیل اخلاص، گیرایی سخنانش نیز بیشتر خواهد شد.

واقعاً چه دلیلی دارد ما به دفاع از دین پردازیم اما هدفی غیر از نصرت دین خداوند متعال داشته باشیم؟

و اگر هدف، دفاع از دین الله متعال است، چرا قبل از شروع بحث اندیشه ی خود را با ذکر و یاد خدا معطر نماییم؟ شاید برایتان جالب باشد، حتی لازم است در وسط بحث و زمانی که فرصتی ایجاد می شود در قلب مان برای هدایت فرد دعا کنیم.

(د)

مدتی پیش جهت گفت و گو با چند جوان دعوت شده بودم، یکی از دوستان که خود داعی دین است و شخصیت بسیار بزرگواری دارد تا پایان بحث چیزی نگفت، وقتی جلسه را ترک کردیم، گفتم چرا چیزی نگفتید؟ گفت شما حرف می زدید و چه نیازی وجود دارد هم زمان چند نفر حرف بزنند... و من در آن گوشه برای هدایت این جوانان (به صورت زیرلبی) دعا می کردم.

سبحان الله، همان شب به ما اطلاع دادند که یکی از جوانان به دایره ی خداپرستی بازگشته و بابت اندیشه ی نادرستی که در این چند سال داشته، اظهار پشیمانی کرده است...

پس عزیزان، دعای خیر برای بحث هایی که انجام می دهیم، نقش یک روح زنده را دارد و به سخنان و اندیشه هایمان جلا می بخشد.

نکته ی دوم: باید خیلی زود افراد «نقد کننده» را از افراد «نق زن» تفکیک نماییم.

(الف)

لازم است در جریان گفت و گو، خیلی زود افراد «نقد کننده» را از افراد «نق زن» تفکیک نماییم.

البته شناسایی آنها سخت نیست:

۱. افراد «نقد کننده»، پژوهش محور هستند، نتیجه ی تاملات و مطالعات خود را ارائه می دهند، بسیار مودبانه حرف می زنند و نوعی آرامش در کلام آنها وجود دارد.

۲. ولی افراد «نق زن»، به صورت کاملاً هیجانی و بدون تفکر به ارائه ی شبهات می پردازند، این افراد مطالعه ای نکرده اند و فقط انتقادات سطحی و برخی از کلیپ های نادرست را در فضای مجازی دیده اند... ناگفته نماند رفتار آنها بیشتر تفریح است تا نقد... شاخصه ی اصلی افراد نق زن، از این شاخه به آن شاخه پریدن و ارائه ی مطالب ناقص و سطحی است، آن هم با ادبیاتی طلب کارانه و تهاجمی! و حاضر نیستند به صورت کامل به پاسخ های شما گوش کنند... بلکه دو جمله بگویند، صبر و طاقت ندارند و یک شبهه ی دیگر مطرح می کنند.

(ب)

۱. هنگام گفت و گو با افراد «نقد کننده»، لازم است «هنرگوش دادن» را رعایت کنیم و منتظر بمانیم سخنانشان به پایان برسد... پس از آن حرف های خود را مطرح نماییم. تجربه نشان داده افراد نقد کننده ی واقعی، به سخنان ما هم گوش می دهند، یقیناً بیشتر نکاتی که در این کتاب عنوان شده می تواند در گفت و گو با این افراد عملی شود. (و اگر بحث به خوبی ارائه شود، امید به پذیرش حقیقت توسط این افراد بسیار زیاد است)

۲. اما افراد «نق زن»، مدام از این شاخه به آن شاخه می پرند و به حرف ما گوش نمی کنند... لذا هنگام بحث کردن با این افراد رعایت دو نکته لازم است:

- اگر هتاک و بی احترام بودند، به آنها تذکر بدهیم و بگوییم این شیوه ی بحث کردن نیست/ ما می خواهیم به تبادل اندیشه پردازیم دعوا که نداریم... بعد از تذکر فوق، اگر رویه ی خود را تغییر دادند بحث را ادامه می دهیم، اما اگر بر همان شیوه ی «مضحک و استهزا گونه» باقی ماندند، با چند جمله ی نصیحت آمیز و مفهومی بحث را به پایان می رسانیم.

- اگر هتاک نبودند، نباید اجازه دهیم از این شاخه به آن شاخه بپرند و وقتی یک مبحث را مطرح نمودند، فقط در مورد آن حرف بزنیم... معمولاً آنها تلاش می کنند بحث را تغییر دهند ولی نباید اجازه دهیم و باید بگوییم اول تکلیف این بحث مشخص شود بعد به بحث دیگر می پردازیم...

۳. بعد از تفکیک این دو طیف از یکدیگر، باید دانست:

- وسط حرف فرد «نقد کننده» پریدن اشتباه است، مگر اینکه در برخی جاها لازم باشد (البته یک حد معمول مدنظر است نه اینکه طولانی حرف بزند و ما چیزی نگوییم)

- و گوش دادن طولانی و سکوت در برابر فرد «نق زن» اشتباه است. هرچند گاهی لازم است، آگه دو نفری بودیم به فرد نق زن هم چند دقیقه گوش کنیم، درست است که دنبال پاسخ نیست ولی بداند که هیچ باکی از انتقادات او نداریم... اما اگر در جمع خواست این گونه رفتار کند، بخاطر مخاطبان لازم است به شیوه ای نیکو و مودبانه جلوی او گرفته شود و از او بخواهیم فقط در مورد یک مطلب توضیح دهد و بحث کنیم. تا بلکه به بی علمی خود پی ببرد و برود اندکی مطالعه کند.

و باید به صورت حکمت آمیز، برای هر طیف رفتار مناسب خود را ارائه داد.

نکته ی سوم: قبل از گفت و گو، (خیر خواهانه) از همراهان مسلمان بخواهید مواظب رفتارشان باشند...

در جریان گفت و گو، حتما سفارش کنید اطرافیان مومن و مسلمان شما مواظب باشند، شخص اسلام ستیز را عصبی و ناراحت نمایند....

(الف)

هیچ وقت فراموش نمی کنم، در منزل یکی از دوستان با چند جوان نشسته بودم، جوانانی که با شبهاتی مواجه شده بودند و دیگر اسلام را مثل سابق قبول نداشتند...

بنده ی حقیر، با بضاعت اندکی که دارم، تمام توان اخلاقی و علمی خود را به کار گرفته بودم که قلب این جوانان عزیز به سمت اسلام معطوف شود، اما در آن طرفِ اتاق مرد مسلمانی نشسته بود که چپ و راست آنها را مسخره می کرد!

مثلا وقتی شبهه ای می پرسیدند او می خندید و می گفت آخه این چه سوالیه که شما می پرسید... نمی دانستم چکار کنم، واقعا سخت بود.

لذا بعد از این رویداد هر وقت در گفت و گویی شرکت می کنم به دوستان مسلمانم می گویم، خواهش می کنم شما چیزی نگویید و فقط من حرف می زنم. البته عزیزان اگر حرف علمی یا خیرخواهانه بزنند اشکالی ندارد، منظور تیکه اندازی است.

-تجربه ی دیگری هم در این زمینه دارم:

در سال گذشته، جمعی از مسلمانان و ناباوران در منزل یکی از دوستان جمع شده بودند و بنده را نیز دعوت کردند... بحث شروع شد، در اثنای بحث گاهی دوستان مسلمانم به تندی چیزی می گفتند... و آن افراد ناباور هم تندتر برخورد می کردند...

تا اینکه یکی از ناباوران گفت، ما را برای چه به اینجا دعوت کرده اید، ما نیامده ایم با شما حرف بزنیم، آمده ایم با فلانی حرف بزنیم (منظورشان من بود). آن شب گفت و گو به پایان رسید، بعد از دو روز تماس گرفته بودند، می خواهیم دوباره بحث بکنیم اما فقط باید فلانی بیاید... خود بخوانید حدیث مفصل از این مجمل.

(ب)

بزرگواران، برای در آوردن یک زگیل ساده بر روی پوست دست، دکترهای عمومی هم در مطلب خود این کار را انجام می دهند، اما اگر غده ای به اندازه ی همان زگیل در سر باشد، متخصص ترین دکترها تحت سخت ترین شرایط، به جراحی آن می پردازند.

به باور بنده، بحث با جوانانی که از اسلام دور شده اند، از جراحی آن تومور داخل سر هم حساس تر است.

چون اگر فرد با تومور بمیرد، فقط چند سال زندگی دنیایی او از بین رفته است، اما اگر این جوانان بی ایمان از دنیا بروند، قیامت و ابدیت آنها با وضعیت وحشتناکی مواجه می شود، لذا باید خیلی دقت کرد. و مواظب باشید، برادران و خواهران مسلمانی که با شما در بحث شرکت کرده اند، دیواری که شما آجر به آجر روی هم قرار داده اید را با یک کلمه تخریب نمایند...

نکته ی چهارم: اگر با چند نفر پولدار، باسواد و ... نشستید، احساس ضعف نکنید

(الف)

تصور کنید با یک پزشک متخصص بسیار معروف که مخالف دین است روبرو می شوید و در مورد اسلام بحث می کنید و از نوع پوشش و تختی که روی آن نشسته و شیوه ی سخن گفتنش مشخص است که فرد خیلی با کلاس و باسواد است، آیا هنگام حرف زدن با او احساس ضعف خواهید کرد؟

اگر بگویید، آری. مرتکب یک اشتباه بزرگ شده اید. چون او در حوزه ی پزشکی متخصص است نه در حوزه ی دین و اگر شما مطالعات اسلامی داشته اید، مطمئن باشید در این حوزه تخصص شما بیشتر است.

- راستی لباس زیبا، ماشین گران قیمت و کلمات شیک و زیبا چه ربطی به «مفاهیم ارائه شده» دارد؟ و آیا هرکس ماشینش زیبا بود یا آپارتمانش ۵۰ مرتبه بود، تمام سخنانش هم حق هستند...! پس واقعاً دلیلی ندارد در برابر این افراد احساس ضعف کنید.

(ب)

سوال: اگر دکتر علاوه بر تخصص های فوق تخصص دینی هم داشته باشد چه؟ اگر آن موقع احساس ضعف سراغمان آمد چکار کنیم؟

پاسخ:

هیچ اشکالی ندارد، در این مواقع هم «عظمت دینی» که دارید از آن دفاع می کنید را در نظر بگیرید... به والله اگر همه ی متخصصان عالم، روزی علامه ی دینی بوده باشند و الان قبولش نداشته باشند و به جنگ با اسلام بیایند، باز هم در برابر عظمت این دین به چشم نمی آیند و با خیال راحت به ارائه ی معلومات خود پردازید...

ج)

اصلاً ببینید بحث دینی کردن با چه کسی برایتان سخت است و هنگام حرف زدن با چه کسی احساس راحتی نمی کنید... (چنین شخصی پیدا کردید؟) حال، همین شخص را در نظر بگیرید که به زودی در یک قبر تنگ و تاریک تنها می ماند و هیچ فریاد رسی جز الله ندارد، همین الله متعالی که دارید از دین مبارکش دفاع می کنید... لذا عزت دینی خود را بازیابید و در برابر هر کس که مدعی مخالف با اسلام بود بنشینید و بحث کنید.

د)

البته عزیزان، دکتر یک مثال بود و خدایی نکرده ذهنیت شما نسبت به این قشر زحمت کش خراب نشود، به هر حال در بین دکترها هم افراد ضد دین و افراد مدافع دین وجود دارد...

پس به صورت خلاصه اگر به مغازه ی یک فرد پولدارِ ضد دین رفتید و تجهیزات و امکانات مغازه او طوری بود که احساس کردید سخنانش برش زیادی دارند، بدانید در اشتباه هستید و هرگز در چنین مواردی احساس ضعف نداشته باشید، امکانات مادی چه ربطی به منطق و استدلال دارد! پول خودش برای خودش... آنچه مهم است این است که حرف ناحق با پول و امکانات مادی حق نمی شود.

ه)

بعد از این اعتماد به نفس، تنها کاری که باید بکنید این است که خودتان را باسواد کنید و توانایی این را داشته باشید به شبهات مختلف پاسخ دهید. (ان شاء الله)

اگر علم پاسخ به شبهات را یاد گرفتید، چه دکتر این شبهات را مطرح کند، چه مهندس، چه کارخانه دار، چه آن عالم دینی که از اسلام خارج شده... برایتان فرقی نخواهد کرد... مگر قرار است با دکتر بحث پزشکی داشته باشید؟ خیر. مگر قرار است با کارخانه دار بحث اقتصادی داشته باشید؟ خیر. و آن علم دینی مرتد شده هم، هر

چقدر باسواد بوده باشد، الان حامل یک اندیشه ی نادرست است و دلیلی ندارد با حقی که در قلب تان است... از ناحق موجود در قلب او بترسید.

اگر چنین اعتماد به نفسی داشته باشید، بهتر می توانید در برابر افراد مغرور بایستید و به آنها تلنگر وارد نمایید، و هرگز فراموش نکنید تواضع در برابر غرور کار نادرستی است و غرور در برابر غرور عین تواضع است.

نکته ی پنجم: قبل از شروع گفت و گو، هدف خود از مباحثه کردن را به شخص مقابل بگویید

(الف)

شخصی در ترمینال، دنبال یک ماشین مناسب می گردد که آن را دربست بگیرد و برود. بالاخره یک ماشین پیدا می کند، قبل از حرکت به فروشگاه می رود تا یک نوشیدنی بخرد، و برای ادامه ی داستان دو حالت زیر را در نظر بگیرید:

۱. جنب فروشگاه شخصی می آید جلو و با تمسخر می گوید، میخواهی با فلانی بروی... هههه، مطمئن باش میمیری، تو خودت هم هیچی نیستی که این ماشین را انتخاب کرده ای، و پیش همه ی مردم می گویم که تو چقدر نادان هستی...

۲. حال تصور کنید به جای این شخص، یک شخص دیگر پیش او می رود و می گوید، برادر عزیزم به والله من خیرخواه شما هستم، طبق این دلایل اگر با فلان ماشین حرکت کنید با مشکل مواجه می شوید. به هر حال میل خودتان است ولی وظیفه داشتم این نکته را به شما بگویم...

به نظر شما، واکنش آن شخص در برابر سخن هر دوی آنها یکی خواهد بود؟ قطعا یکی نیست و سخنان فرد دوم دلنشین تر است. به نظر بنده آن مسافر، یا به حرف شخص دوم گوش می کند و می پذیرد، یا سعی می کند سفر خود و دلایل انتخاب خود را برای او تشریح نماید.

(ب)

می دانم که خودتان ادامه ی مطلب را متوجه شده اید... عزیزانم، قبل از گفت و گو، به شخص مخالف بگویید:

« دوست عزیز، یا برادر عزیز... ما اینجا نیامده ایم که پشت شما را بر زمین بزنیم، هدف ما از این گفت و گو تخریب و توهین و شکست دادن شما نیست، هدف این نیست که بگوییم ما بهشتی شده ایم و شما جهنمی هستید، عاقبت و فرجام کار را فقط خدا می داند... ولی این حق را به ما بدهید که نگران شما باشیم. خدای عالم شاهد است، اگر کنار رودخانه ای نشسته باشیم و شخصی را ببینیم که در حال غرق شدن است، نمی توانیم بی تفاوت باشیم... از دید ما شما در حال نابودی زندگی اخرویتان هستید، و خدا می داند سرنوشت تان چه خواهد شد... لذا امیدواریم با حسن نیت به سخنان ما بنگرید...

بله، شاید حرف های ما را قبول نداشته باشید ولی بالاخره دلسوز که هستیم، حداقل به خاطر این دلسوزی به حرف هایمان گوش کنید و بعدها به آنها فکر کنید.»

طبق آن چه تا کنون دیده ام، بعد از این سخنان، فضای پر از التهاب گفت و گو، به یک فضای دوستانه تبدیل می شود و سخن گفتن در چنین فضایی بسیار دلچسپ تر است.

(ج)

باور کنید بسیاری از افرادی که اسلام را کنار گذاشته اند تصور می کنند ما به قصد «تخریب» و «ضایع کردن» با آنها حرف می زنیم! لذا باید به آنها بگوییم که چنین تفکری نادرست است... و مطمئن باشید اگر ما نشان دهیم خیرخواه و نگران این عزیزان هستیم، خیلی چیزها عوض خواهد شد.

نکته ی ششم: با همدلی کردن، بین خود و شخص مخالف پل بسازید

(الف)

بسیاری از مخالفان اسلام دلشان از رفتار نادرست مسلمانها پراست، گاهی لازم است بدون اینکه آنها چیزی بگویند، خودمان کمی در این مورد صحبت کنیم و بگوییم ما هم دلمان از این رفتارها پر است و تصور نفرمایید رفتارهای فوق فقط شما را آزرده است، اصلا اسلام خودش از دست این افراد شاکی است.

وقتی این بحث را انجام دهیم، افراد فوق از میزان بیگانه بودن شان نسبت به ما کاسته می شود و قلب هایمان به یکدیگر نزدیک تر می شود.

(ب)

یا گاهی لازم است بگوییم، اگر آنچه شما به عنوان اسلام در ذهنتان ایجاد کرده اید، همان اسلامی باشد که ما قبولش داریم... هرگز از آن دفاع نخواهیم کرد، ولی باور کنید اسلام این نیست و این دین مبارک با آنچه در ذهن شماست تفاوت دارد، به عنوان مثال این آیین پاک برای خوردن حق بانوان، برتری اعراب بر دیگر مردم جهان، خرافات پستی و... نازل نشده است و حاضریم در مورد تمام این قضایا با هم گفت و گو کنیم.

(ج)

گاهی لازم است بگوییم، ما اطلاع داریم که شیوه ی بحث کردن برخی از افراد بسیار نادرست است و حرف اول و آخرشان بی احترامی است. این کجا دفاع از دین است، والله دین راضی نیست این گونه برایش تبلیغ شود... و مطمئن باشید ما مخالف چنین رویه ای هستیم.

(د)

گاهی لازم است بگوییم: ما قاضی نیستیم و قاضی فقط خداست. شاید کسی که امروز گناهکار است، فردا توبه کند و از ما بهتر شود، لذا ما نباید مغرور شویم، شاید شمایی که اسلام را قبول ندارید توبه کردید و از ما به خدا نزدیک تر شدید، لذا هرگز ما به دیده ی یک انسان بی ارزش به شما نمی نگریم.

(ه)

باور کنید عزیزان، همه ی موارد بالا را در بحثها بیان نموده ام و تاثیرات فراوانی مشاهده نموده ام. (فقط این نکته را در نظر داشته باشید که برای ایجاد همدلی امور ناشرعی و نادرست مطرح ننمایید، و پیش هرکسی هم نباید چنین حرف هایی زد، مثلا نزد افراد نق زن این را بگویید، مسخره می کنند)

(و)

بگذارید یک خاطره در این زمینه برایتان تعریف کنم:

چند سال پیش یکی از دوستان تماس گرفت و گفت یکی از فامیل هایمان در آستانه ی طلاق قرار گرفته و می گوید اگر شوهرم دوباره خداپرست نشود نمی توانم با او زندگی کنم، خواهش میکنم این مشکل را برایمان حل کنید... گفتم قبول. فقط آیا مرد خانه راضی است من بروم با او بحث بکنم، گفت بله، خودش گفته اگر بیاید با او حرف می زنم.

وقتی با هم گفت و گو کردیم، قبل از هرچیز گفتم فلانی بنده از تندروی های صورت گرفته بنام دین راضی نیستیم... اسلام نزد بنده دین محبت و آشتی است و برنامه ی زیبایی است که انسانها را به خوشبختی دنیوی و اخروی می رساند... و آمده ام از این دین دفاع کنم.

گفت، خیلی خیلی خوش آمدی، مدت هاست من دنبال چنین کسی می‌گردم، بعد با خنده گفت معامله‌ی بین من و شما صورت می‌پذیرد... چند ساعت باهم نشستیم، الحمدلله بعد از پاسخ به سوالاتش به دایره‌ی ایمان بازگشت و مشکل خانوادگی آنها حل شد.

به نظر شما دلیل استقبالش چه بود؟ بله، با او همدلی کردم و یک پل مستحکم در میان ما ایجاد شد، به بیان ساده تر قبل از اینکه خودش از این موارد گلایه کند، من اشتباهات صورت گرفته به نام دین را نقد کردم و در پایان گفتم، اما دین این نیست و باید دین را آنگونه که هست بشناسید.

نکته‌ی هفتم: هدف و خروجی بحث مهم است، نه خود بحث...

(الف)

قبل از هرگونه توضیحی این نکته را عرض نمایم، که نام کتاب پیش رو از محتوای همین نکته (نکته‌ی هفتم) اقتباس شده است.

و واقعاً باید پرسید، هدف ما از بحث کردن چیست؟ غیر از این است که می‌خواهیم افراد دور شده از اسلام را دوباره به اسلام نزدیک نمایم؟

و آیا واقعا رفتار برخی از جوانان مسلمان ما درست است؟ چطور می‌توان با کاشت بذر نفرت و کینه، محصولی بنام محبت و ایمان برداشت کرد؟

یقیناً برخی از رفتارهای اشتباه وجود داشته و باید با استعانت از الله متعال آنها را اصلاح نمایم.

(ب)

- شما فاصله ی شخص مخالف اسلام با این آیین مبارک را تصور بفرمایید، بر فرض مثال او ۱۰ متر از اسلام دور شده است، حال چه زمانی ما یک بحث موفق با او خواهیم داشت؟ آری، اگر فاصله ی فوق را از میان برداریم و اگر برداشته نمی شود آن را به حداقل برسانیم.

- ولی آیا فاصله ی شخص را به ۱۱ متر برسانیم کار درستی انجام داده ایم؟ متأسفانه، شاهد بحث هایی بوده ام که این فاصله را به ۱۰۰ متر رسانده اند و بلایی بر سر شخص آورده اند که گفته این راه برای همیشه مسدود باشد و من دیگر هیچ وقت برنخواهم گشت.

- این درست نیست عزیزان. به تمام نکات درج شده در این کتاب بنگرید، ببینید آیا همه ی آنها برای رسیدن به این وصال تلاش نموده اند یا خیر؟

- بیایید به سیره ی رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) نگاه کنیم، آیا نسبت به هدایت کفار و مشرکان بی خیال بوده است؟ یا تحت هر شرایطی برای «جذب» مردم تلاش کرده است؟

ج

آری می دانم، برخی از مخالفان و اسلام ستیزان بسیار غرض ورزانه کار می کنند ولی باور بفرمایید نه فرجام کار آنها برای ما مشخص است و نه «ما» و «این اسلام ستیزان» در دنیا تنها زندگی می کنیم... و قطعاً بسیاری از جوانان این بحث ها را می بینند و می شنوند...

عزیزان من، اگر شخص اسلام ستیز هم نپذیرد باید طوری رفتار کنیم که افراد بی طرف و محقق و حتی شبهه زده، قلب شان به سمت آیین مبارک اسلام معطوف شود.

برخی ها این نکات را در نظر نمی گیرند و با درهم شکستن تمام مرزهای اخلاقی و شرعی، فقط می خواهند پیش اسلام ستیزان کم نیاورند و این واقعاً درست نیست.

کم نیاوردن ما باید با معلومات وافر و اخلاق زیبای محمدی (صلی الله علیه و سلم) تبلور یابد، نه در شکل و قیافه ی میدان گشتی و گود زورخانه! که هر کس پشت دیگری را بر زمین زد، موفق میدان خواهد شد! موفقیت ما در

جذب او به سمت اسلام است...حداقل اگر شخص را نزدیک نمی کنیم، تلاش کنیم او را در همان فاصله ی ۱۰ متری باقی بگذاریم و دورتر نشود.

(د)

یک نکته ی مهم:

اینکه شما نکات اخلاقی، و علمی را رعایت کردید و فرد بخاطر شدت سیاهی موجود در قلب خودش دور تر شد، یک بحث دیگر است.

آنچه مورد نظر بنده است این است که ما وظیفه ی مسلمانی خود را انجام دهیم است، یعنی تلاش کنیم کسی به خاطر خطاهای ما دور نشود. وگرنه اگر ما کار خود را خوب انجام دادیم و طرف از اسلام دورتر شد، ما مقصر نیستیم.

(ه)

-باور کنید گاهی شخصی کنایه ای مطرح کرده و در آن لحظه این گونه تشخیص داده ام که باید سکوت کنم، چون افرادی در آن جمع حضور داشته اند که پتانسیل چنین مباحثی را نداشته اند

-یا گاهی پیش آمده شخصی از مساله ای ناراحت بوده و حرف نادرستی زده است، همان لحظه با او وارد بحث نشده ام چون مطمئن بوده ام کار را خراب تر می کند. لذا در یک روز دیگر این مساله را با او مطرح کرده ام.

چرا؟

چون بر این باور رسیده ام که خروجی بحث مهم است نه خود بحث. و قرار نیست ما «به هر قیمتی» بحث کنیم.

نکته ی هشتم: تحت هیچ شرایطی کنترل خود را از دست ندهید

(الف)

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «تحت هیچ شرایطی کنترل خود را از دست ندهید.»

تجربه نشان داده افرادی که عصبانی می شوند، صدایشان می لرزد و صدای خود را بلند می کنند... در حق معلومات خود جفا می کنند و آن گونه که باید پیام خود را منتقل نمی نمایند... حتی اگر گفت و گو به صورت متنی هم باشد، چنین قاعده ای وجود دارد و فرد به جای نوشتن یک پیام منطقی، به انتقال خشم و احساسات می پردازد.

(ب)

بگذارید یک خاطره برایتان تعریف کنم، خاطره ای که برای بنده به درس بزرگی تبدیل شد...

چند سال پیش یکی از آشنایان جملاتی در مورد کتاب بنده نوشته بود و آن را در صفحه ی مجازیش منتشر نموده بود... جملاتی که جنبه ی تخریبی داشت. (آن موقع فقط جلد اول چاپ شده بود)

با دیدن آن جملات عصبانی شدم و برای یکی از دوستان مشترک پیام فرستادم... که فلانی به فلانی می گویی این پیامش را اصلاح کند، وگرنه من هم در کانال خودم که ده ها برابر کانال او عضو دارم به تخریبش می پردازم... خلاصه حرف های خیلی تندی زدم و با عصبانیت خوابیدم.

وقتی فردا از خواب بیدار شدم، دیدم آن دوست مشترک پیام فرستاده که من در کانال او چنین پیامی نمی بینم، وقتی رفتم، دیدم بله، صبح زود منصرف شده و پیامش را از کانال پاک کرده است...

حالا من مانده بودم و احساس شرمندگی بابت حرف هایی که زده بودم، و خدا را شکر کردم که این حرف ها را برای خود او نفرستاده بودم...

به دوستم گفتم فلانی، من یک درس بسیار بزرگ گرفتم... اینکه وقتی عصبانی بودم و پیام هایی نوشتم، ۲۴ ساعت صبر کنم. اگر باز هم بر همان حرف ها استوار ماندم منتشرش نمایم، وگرنه پاکشان کنم.. او هم این حرف را تایید کرد و گفت ایده ی بسیار جالبی است.

واقعا من در خطا بودم، خوب نقد می کند بگذار نقد کند... نهایتاً من باید یک نقد منطقی و منصفانه در مورد نقد او می نوشتم نه اینکه بیایم چنین واکنشی داشته باشم.

لذا عزیزانم، ما باید در هنگام بحث این گونه باشیم و از حرف های احساسی و پرخاشگرانه پرهیز نمایم.

ج)

فراموش نکنید اگر کنترل خود را از دست دهیم از «سنگینی و صلابت کلام مان» کاسته می شود، اما برعکس اگر خونسرد باشیم و جملاتی که مطرح می نمایم را با یک جمله بندی زیبا عرضه نمایم، حرف هایمان بسیار عزت مندانه به نظر می رسد.

سخت نیست، وقتی موج عصبانیت در حال عبور است، چند لحظه تحمل نمایم و بر اعصاب خود مسلط باشیم. خداوند متعال گواه است، دوست دارم افرادی که به دفاع از آیین مبارک اسلام می پردازند، هنگام بحث و گفت و گو بهترین باشند، به این خاطر این نکات را به شما می گویم... ان شاء الله، حتما آنها را عملی نمایید.

نکته ی نهم: از زخمی کردن روح مخاطب خودداری نمایید...

الف)

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «از زخمی کردن روح مخاطب خودداری نمایید...»

برادران و خواهران ارجمندم، قایقی به صورت ایمن به ساحل می رسد که در یک شرایط مساعد، آرام آرام حرکت کند و در نهایت خود را به خشکی برساند، اما اگر دریا مواج و طوفانی باشد، قایق نمی تواند مسیر خود را به درستی طی کند و هر آن احتمال گم شدن و حتی واژگونی آن وجود دارد...

لذا وقتی یک قایق پر از عطر و گل های زیبا به سوی ساحل اندیشه ی کسی می فرستید، از مواج کردن دریا خودداری نمایید.

ما مسلمانها وظیفه داریم طوری به مخاطب القا کنیم، که با پذیرش اسلام بزرگ خواهد شد، عزت می یابد، مورد احترام قرار می گیرد و شخصیت او با یک انقلاب معطر روبرو خواهد شد...

نه اینکه در همان لحظات اول او را از وادی خداپرستی فراری دهیم.

عزیزان من، وقتی کسی را تخریب و تحقیر می نماییم، دیگر چرا باید انتظار داشته باشیم، او شیفته ی آیین مبارک اسلام شود...!

می ترسم، در روز قیامت خداوند ما را به خاطر این رفتارها مواخذه کند... می ترسم الله متعال بگوید، من بنده ام را نزد شما فرستادم، چرا شفقت و مهربانی اسلام را در روح و روان او بارور نکردید؟ چرا کاری کردید که با خود عهد ببندد، هرگز این دین را نپذیرد... من به شما گفته بودم چنین رفتاری داشته باشید؟ وای بر ما مدافعان اسلام، اگر وظیفه ی خود را به درستی انجام ندهیم.

(ب)

بارها چنین بحث هایی را مشاهده نموده ام و بر سر دوراهی عجیبی قرار گرفته ام، با خود گفته ام، اگر همان جا به برادر و خواهر مسلمانم بگویم که این این شیوه ی بحث کردن نادرست است، این احتمال وجود دارد غرورش بشکند و احساس کند نزد شخص اسلام ستیز تخریب شده است.

اما اگر سکوت کنم هم نمی شود؛ چون شخص مسلمان در حال زخمی کردن روح شخص اسلام ستیز بوده است. لذا سعی کرده ام، دنبال گزینه ای بگردم که هم دوست مسلمانم متوجه شود و هم شخص اسلام ستیز بداند، این شیوه ی گفت و گو مورد تایید آیین مبارک اسلام نیست.

مثلا وارد بحث شده ام و آن گونه که خواسته ام، بحث را ادامه داده ام.

(ج)

اما در اینجا با خیال راحت میتوانم بنویسم؛ چون شخص خاصی مدنظرم نیست و این یک پیام عمومی است: عزیزانم؛ پیام آور اسلامی باشید که طرف شیفته و شیدای آن شود، نه اینکه به محض حرف زدن شما از آن متنفر گردد، و این امر مهم با احترام و محبت محقق می گردد.

بزرگواران: هرگز و هرگز، پیام های نورانی اسلام را با ظلمت و تاریکی آغشته ننمایید، این نور حاوی رحمت و امید است و با حرف های زشت بر زبان راندن و تخریب کردن و بی احترامی کردن، فرسنگ ها فاصله دارد. بخاطر خدا؛ این «الماس ارزشمند» را در یک «قاب زیبا» تحویل مخاطب دهید و آن را در یک جعبه ی پاره و خراب شده و کثیف نگذارید...بخاطر خدا...

(د)

لذا از «فحش دادن»، «تحقیر کردن»، «مسخره کردن»، «متکبرانه رفتار کردن»، «حکم صادر کردن»، «بکار بردن کلماتی که بار معنایی منفی دارند» و... خودداری کنید

-مثلا بحثی را مشاهده می کردم، در انتهای بحث شخص مخالف اسلام گفت کار دارم می روم، آن شخص مسلمان گفت چرا «فرار» می کنی؟... خوب برادر مسلمان ما چرا نباید بگوید خیلی خوشحال شدم، امیدوارم قسمت شود باز هم به تبادل آرا پردازیم، آیا کلمه ی فرار! کلمه ی درستی است؟ ولو آنکه اینگونه باشد، چرا باید آن را به اهرمی تبدیل کرد برای تحقیر فردی که آرزو داریم اندیشه ی ما را قبول کند؟!

- گاهی اوقات برخی از جوانها فقط سوال دارند(مخالف هم نیستند) چنان برخوردی با آنها صورت می پذیرد که...

نکته ی دهم: حریم شخصی افراد را حفظ کنید

(الف)

چطور ممکن است «بدون اجازه» وارد حریم خصوصی شخصی شویم اما او برایش مهم نباشد و عاشق برنامه ای شود که مشغول تعریف کردن از آن هستیم؟

لذا باور کنید عزیزان، هرکس به بنده بگوید، می توانی با فلانی حرف بزنی (مثلاً پدرها می گویند با پسر، خواهرها می گویند با برادرم و ...)

- می گویم، خودشان راضی هستند؟ اگر بله، چشم.

- اما اگر طرف دوست نداشته باشد، می گویم به نوعی مساله را با ایشان مطرح کنید بلکه قبول کردند، مثلاً بگویید: یک نویسنده دوست دارد با شما حرف بزند، او مطالعاتی داشته است، شاید نکته ی جدیدی داشته باشد که تو ازش بی اطلاع باشی... به شنیدنش می ارزد، شاید تو نکاتی به او آموختی و...

اما اگر طرف بعد از این سخنان هم قبول نکرد، من نمی توانم به زور با او حرف بزدم.

بله شاید یک پسر، توانایی این را نداشته باشد که به مهمان پدر بی احترامی کند و بگوید چرا به اینجا آمده ای و من دوست ندارم حرف بزدم، اما یقیناً در ته قلبش راضی نیست و این سخنان نتیجه ی عکس می دهند.

چند سال پیش مادری برای بنده پیام فرستاد و درخواست کرد با پسرش حرف بزدم، من هم قبول کردم و «خودم» برای او پیام فرستادم... چون دوست نداشت و این رابطه زورکی بود (با اجبار مادر)، آنقدر سرد و بی روح بود که از پیام فرستادن پشیمان شدم.

(ب)

لذا اگر شخص خودش پیام فرستاد با کمال میل با او حرف بزنید، یا اگر از طریق یک شخص واسط بگوید بله دوست دارم با او حرف بزنم، خودتان هم پیام بفرستید اشکالی ندارد.. اما اگر طرف اعلام نارضایتی کرده باشد نباید سروقتش برویم و مزاحمش شویم.

ج)

ناگفته نماند، در شرایط بسیار بحرانی، که فردی واقعا در خطر باشد، می توانید نقش بازی کنید و به صورت مهندسی شده یک دیدار مهیا نمایید و بحث این مسائل را پیش بکشید...

در این زمینه دو خاطره ی زیبا دارم:

-یکبار خواهری پیام فرستاد و گفت بردارم در ورطه ی نابودی عقیدتی قرار گرفت است، او چند ماه دیگر به سربازی می رود... اگر همین الان کاری برایش نکنید، می ترسم در آنجا برای همیشه اعتقاداتش را از دست بدهد.. من هم بعد از تاخیرها و کش و قوس های فراوان، آدرس مغازه ی برادرش را گرفتم و یکی از دوستانم را به عنوان مشتری به مغازه اش فرستادم... خودم هم انگار از آنجا رد می شوم و دوستم را دیده ام به داخل مغازه رفتم...

بحث مسائل دینی را با دوستم مطرح کردم، به طوری که آن شخص مغازه دار هم متوجه شود و به حرف های ما گوش کند... و الحمدلله وارد بحث ما هم شد و یک ساعت برای او حرف زدم... الحمدلله، جرقه های آشنایی که تکمیل شد، با او صمیمی شدم و حتی با افرادی که از آنها متأثر شده بود هم بحث کردم و شکر الله متعال او به دایره ی خداپرستی بازگشت.

-یا یکبار یک مرد پیر تماس گرفت و گفت می خواهم بینمت (خدایا مردی با این سن و سال چه کاری با من دارد!) و دیدمش. خیلی ناراحت بود، گفت دو پسر دارم هر دو بی اعتقاد شده اند تو را به خدا قسم کاری بکن... گفتم کجا هستید، گفت کارگاه ام دی اف دارند، رفتیم و از دور مغازه ی آنها را به بنده نشان داد.

من هم بعد از چند روز جلد اول کتابم را به دست گرفتم و به آنجا رفتم، گفتم میخواهم یک کتابخانه با این ابعاد بسازم، ممنون میشوم بفرمایید هزینه اش چقدر می شود... بعد از حساب کردن هزینه، خودم گفتم: راستش کار

بنده طوری است که مدام باید کتاب بخرم و مطالعه کنم. یکی از آنها گفت چکار می کنی؟ گفتم نویسنده هستم و این کتاب خودم است... کتاب را گرفتند و به فهرست نگاه کردند و جرقه های بحث ایجاد شد و در آنجا هم یک ساعت حرف زدیم و به شبهات پاسخ دادم و بعداً خداحافظی کردم و رفتم... بعدها پدرش تماس گرفت و گفت الحمدلله بسیار موثر بوده و...

اما عزیزان، در هر دو حالت اگر آنها خودشان به بحث ورود پیدا نمی کردند من نمی توانستم به زور وادارشان نمایم و حفظ حریم شخصی آنها برای بنده اهمیت داشت.

(د)

مورد دیگری هم یادم آمد که ان شاء الله برای شما مخاطبان عزیز مفید واقع شود (به این خاطر آن را به قسمت «د» آوردم چون موضوعش فرق می کند)

دو سال پیش پدر مهربانی تماس گرفت و گفت دخترم دارد از دست می رود، خیلی نگرانش هستیم، به بنیست فکری رسیده و می ترسیم بلایی سر خودش بیاورد، گفتم چشم می آیم (ظاهراً مشکلشان حاد بود)

گفتم فقط، موضوع را به او بگویید، بدون مقدمه نمی شود... گفت چشم. وقتی رفتم دم در خانه شان، گفتم، موضوع را به او گفتید؟ گفت نه! گفتم آخه برادر من... ظاهراً نتوانسته بود موضوع را مطرح کند... به هر حال با قلبی شاکمی و ناراضی رفتم داخل. (ناراضی بخاطر حفظ نشدن حریم شخصی آن خانم)

یک مجلس بزرگ متشکل از اعضای خانواده! نشستیم پدرش گفت بفرما دخترم هر مشکلی در مورد مسائل اعتقادی و دینی داری برای ایشان مطرح کن... دختر معصوم، که از خانواده خجالت می کشید شروع کرد به گریه کردن... من هم همه چیز را زود متوجه شدم، به پدر و مادرش گفتم لطفاً شما به یک اتاق دیگر بروید و این خانم با خواهرش اینجا بماند (خواهرش مسن تر از او و اهل دین بود)...

آنها رفتند و دو ساعت در مورد امور حاشیه ای حرف زدیم (عمداً مطالبی مطرح می کردم که دوست داشته باشد این مشکلاتش را بگوید) و وقتی احساس راحتی کرد این بار تصمیم گرفت دغدغه هایش را مطرح نماید (مشکلاتش کلاً شبهاتی بودند که قبلاً به آنها پاسخ داده بودم). و الحمدلله بعد از مدت زمانی مشکلات ایشان هم حل شد و خانواده اش گفتند نماز هم می خواند...

چرا این خاطره را تعریف کردم؟ آن پدر خیلی دلسوز و مهربان بود، اما به این نکته دقت نکرده بود که باید حریم خصوصی دخترش را حفظ نماید و در اوج احترام به اشکالات ذهنیش پاسخ داده شود، و بعد از ارائه، مختار باشد اگر دوست داشت قبول کند، دوست نداشته باشد خیر و به زور نمی شود.

نکته ی یازدهم: اگر پاسخ یک شبهه را ندانستید خیلی راحت بگویید نمی دانم و باید مطالعه کنم...

(الف)

هنگام گفت و گو با مخالفان اسلام: «اگر پاسخ یک شبهه را ندانستید خیلی راحت بگویید برای اظهار نظر در این زمینه به مطالعه نیاز دارید»

من نمی دانم، چرا چنین ذهنیتی به ما القا شده که باید پاسخ هر سوالی را بدانیم؟!!

گاهی اسلام ستیزان سوالی می پرسند و جوان مسلمان ما پاسخ آن را نمی داند، اما به جای اینکه بگوید نمیدانم به زور یک پاسخ سر هم می کند.

عزیزان من، برادران و خوهرازم. بین «نمی دانم» و «نمی دانم اما می روم مطالعه می کنم» تفاوت وجود دارد.

هرچند اولی هم دارای اشکال نیست، اما دومی علاوه بر نداشتن اشکال یک سند افتخار هم می باشد. این یعنی شما شخص محققى هستيد، يعنى بدون تفكر حرف نمى زنيد، يعنى ديگر سخنان شما هم قابل اعتنا هستند.

(ب)

ممکن است برخی از جوانان بگویند، یعنی می گویند نزد اسلام ستیزان اظهار بی اطلاعی بکنیم و آنها به ما بخندند؟

در پاسخ می گوئیم، طرف مقابل تان اگر اهل فکر اندیشه باشد، هرگز به این سخن نمی خندد... اما اگر یک شخصیت هیجانی و کم ظرفیت باشد، تایید او را می خواهید چکار؟ اصلا مگر واکنش چنین کسانی اهمیت دارد؟ لذا بزرگواران، اگر پاسخ شبهه ی مطرح شده را دانستید، در کمال آرامش برای شخص مخالف توضیح دهید اما اگر آشنایی نداشتید باز هم در نهایت آرامش بگویند، نمی دانیم و می رویم تحقیق می کنیم.

(ج)

چند سال پیش در یک منزل دانشجویی مهمان بودم و به شبهات آنها پاسخ می دادم (آن موقع خودم هم دانشجوی مقطع ارشد بودم)، در اثنای بحث پاسخ یکی از شبهات را ندانستم، گفتم راستش ترجیح می دهم بعد از مطالعه به این شبهه پاسخ دهم و بفرمایید از آن عبور کنیم و به شبهات دیگر پرداختیم.

فردایش به شهر خودمان برگشتم و بعد از یک روز، تحقیقات بنده کامل شد و به آنها زنگ زدم...

باور کنید احساس کردم، از «مسئولیت پذیری» و «پژوهش محوری» بنده بیشتر متاثر شده اند تا پاسخی که به آنها ارائه داده ام.

به گمانم، خودشان این مباحث را فراموش کرده بودند و ذهنشان درگیر مسائل دیگری شده بود، و بعد از تماس بنده از اینکه خودم یادم مانده بود، تعجب کردند...

یک سوال عزیزان، پاسخ صحیح و نشان دادن قدرت اسلام مهمتر است یا ژست های عالمانه گفتن؟ (پناه بر خدا) برخی ها حاضرند پاسخ ضعیف و غلط تحویل فرد مخالف دهند اما نگویند نمی دانیم و ژست شان بهم نخورد، خوب این چه کاریست عزیزان!

(د)

چند ماه پیش جمعی از دوستان دور هم جمع شده بودیم، همه مومن بودند اما برخی ها بیشتر ملتزم بودند و برخی ها کمتر... یکی از دوستان که خیلی ملتزم بود، در دفاع از دین حرفی زد که از اساس غلط بود... دیگر دوستان حاضر در جمع، سوالی در مورد همین حرف عجیب! پرسیدند، خودش هم نمی دانست چگونه آن را جمع و جور نماید! (چون واقعاً استدلال ضعیف قابل دفاع نیست).

به من نگاه کرد گفت تو یک چیزی بگو... مانده بودم چکار کنم، انقدر با آب و تاب حرفش را زده بود، اگر می گفتم غلط است، شرمنده می شد، اگر می گفتم درست است دفاعی برای این حرف نداشتم و من هم در منگنه قرار می گرفتم...

لذا عزیزان دلیل قوی و کارشناسانه مطرح کنید و مثل کوه به آن پشت بسپارید، اما از ارائه ی پاسخ های ضعیف، غیرعالمانه و من درآوردی پرهیز بفرمایید، چون بعد از ذکر آن از دست افراد اهل مطالعه هم کاری برنمایید که بیایند از شما پشتیبانی کنند.

منخلص کلام اینک:

استعمال عبارت «نمی دانم»، از «مردود شدن استدلالی که مطرح می کنیم»، خیلی عزت مندانه تر است.

نکته ی دوازدهم: اگر دلیل شما بر دلیل فرد مخالف برتری یافت، مغرور نشوید...

(الف)

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «اگر دلیل شما بر دلیل او برتری یافت شیطان فریبتان ندهد و مغرور نشوید، بلکه کماکان مودبانه و متواضعانه ادامه دهید و از او بخواهید بیشتر فکر کند و تا درهای توبه بسته نشده فکری به حال خودش بکند».

سبحان الله از این فتنه ی بزرگ!

تصور کنید، با یک جوان اسلام ستیز گفت و گو می کنید، وقتی خطاهای او را اصلاح کردید و به او گفتید اسلام این گونه نیست... تا دیدید کم آورده و پاسخی ندارد، این بار شروع کنید به سرکوفت زدن!

این کار خیلی اشتباه است عزیزان، او اکنون مستعد این شده که دلسوزانه نصیحتش نمایید، نه اینکه فرصت را غنیمت بدانید و ناراحتی های خود از دنیای الحاد را بر سر او خالی کنید
این که به منزله ی رشته شدن پنبه هاست!

شیطان لعین از هر ابزاری استفاده می کند که شما موفق نشوید، لذا یا سعی می کند مجراهای پذیرفتن حق در اندیشه ی طرف مقابل را مسدود نماید، یا می کوشد شما را از ارائه ی پاسخ و بحث کردن سرد گرداند، اما اگر احیاناً موفق نشد و شما کار خود را به درستی انجام دادید، این بار سعی می کند قلب های شما را پر از تکبر نماید و با راندن باد غرور در سینه هایتان، چهره ای زشت و غیر محبوب از شما ایجاد نماید. و اگر همینگونه پیش برود، شخص اسلام ستیز، قلب متمایل شده اش، دوباره دور می گردد.

(ب)

این خاطره را بارها تعریف کرده ام:

دو سال پیش با یکی از جوانان گفت و گو نمودم، جمع زیادی هم حضور داشتند و به سخنان ما گوش می دادند، والله اعلم به تمام شبهاتش پاسخ دادم، او شخص بسیار مودب و با اخلاقی بود...، وقت خداحافظی به او گفتم:

" برادر عزیزم... نماز نخوان، روزه نگیر حتی زنا انجام بده، مشروب بخور... اما به خدا و رسولش ایمان داشته باش، برادر جان، پل های پشت سرت را برای همیشه خراب نکن... بگذار برای روز قیامت راه برگشتی داشته باشی..."

این کارها گناه کبیره هستند و بسیار خطرناک؛ اما باز هم اگر ایمان داشته باشی، امید زیادی وجود دارد مورد شفاعت قرار بگیری...آخه برادر من، ایمان آوردن شما به لحاظ دنیایی و مادی چه نفعی برای بنده دارد؟ جز نگرانی برای قیامت شما چه اندیشه ی دیگری می توانم در سر داشته باشم؟"

باور کنید، تغییری که بخاطر این سخنان در چهره اش آشکار شد، بسیار بیشتر از تاثیر ناشی از استدلال ها بود...
و الحمدلله بعد از دو روز توبه کرد و شروع کرد به نماز خواندن و عبادت کردن...

ولی به نظر شما، اگر بعد از پاسخگویی به سوالاتش متکبرانه با او حرف می زدیم و به دنیای الحاد و بی دینی و افراد ناباور سرکوفت می زدیم ... چه اتفاقی می افتاد.

فراموش نفرمایید، آنچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند:

لذا بعد از موفقیت در بحث، در راه خدا، دلسوزانه طرف مقابل تان را نصیحت نمایید... برکت هم دست خداوند
متعال است...

نکته ی سیزدهم: اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل شما برتری یافت، خود را گم نکنید

(الف)

البته ی نقطه مقابل نکته ی گذشته هم وجود دارد...

اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل ما برتری یافت چه؟

وقتی با یک مخالف، گفت و گو انجام دادید، «اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل شما برتری یافت، اصلاً خودتان را گم نکنید...»

برخی ها گمان می کنند، اگر در حین انجام بحث، دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل آنها برتری یافت و دیگری سخنی برای دفاع از استدلال شان نداشته باشند، دیگر زمین و زمان بهم می خورد و اسلام نابود می گردد...

در حالی که اصلاً این طور نیست، هیچ کدام از ما هنگام گفت و گو با مخالفان، نماینده‌ی تام‌الاختیار اسلام و نقطه‌ی اوج منطق اسلام نیستیم و اگر پاسخی نداشتیم، یقین بدانید برتری الحاد و کفر بر خداپرستی اعلام نمی‌شود.

چه جوانانی که بخاطر ندانستن این نکته از راه به در شده‌اند و اکنون در کوچه پس‌کوچه‌های توجیهات انسان‌محورانه (اومانیزم گرایانه) سرگردان شده‌اند.

لذا عزیزان اگر در جریان گفت و گو کم آوردید، علاوه بر نمی‌دانم و تحقیق می‌کنم که در مطالب گذشته بیان شد، خیلی راحت بگویید، «ندانستن ما» به معنای «بی‌پاسخ بودن اسلام» نیست و هرگز در موضع ضعف قرار نگیرید.

خدای من، چقدر مهم است، جوانان مسلمان چنین اعتمادی به دین شان داشته باشند.

(ب)

چند سال پیش یکی از جوانان عزیزمان، برای بنده پیام فرستاد و سراسیمه گفت فلانی دوستانم می‌گویند زکریای رازی ملحد بوده است، پاسخ این شبهه چیست؟

گفتم اولاً ملحد نبوده، اما گیرم که ملحد بوده باشد، خوب که چی؟ چه اتفاقی افتاد؟ قرآن و سنت پیامبر(صلی الله علیه و سلم) رد شد؟! یا خیر، از لیست دانشمندان مسلمان یک نفر کم شد؟ خوب کم بشود... چه اتفاقی افتاد! خود را نباختن، و در هر حال اعتماد به نفس خود را حفظ کردن برای جوانان مسلمان خیلی مهم است، آن هم برای شخصی که می‌رود از این آیین پاک دفاع کند.

(ج)

احتمالاً شما هم بدانید در برخی از مجالس این خودباختگی بسیار ملموس است.

گاهی ۱۵ نفر حضور دارند، سه نفر ناباور هستند و حرف می زنند و آن ۱۲ نفر مسلمان هم چون معلومات آن چنانی ندارند، جرات ندارند هیچی بگویند...

در حالی که خیلی راحت می توانند بگویند، لطفا بحث را عوض کنید، شما اگر می توانید در برابر اهلس بنشینید و این حرف ها را بزنید، خودتان می دانید که ما مطالعات چندانی نداشته ایم، اما آیین ما درست است و تک تک این سخنان پاسخ داده شده است...

گمان می کنید اسلام مبارک، محقق و پژوهشگر ندارد؟

پس به صورت خلاصه، اگر کم آوردید، خودتان را گم نکنید... چون شما کم آورده اید نه اسلام، شما کم آورده اید نه عالمان بزرگوار اسلام (وارثان انبیاء).

اگر اهل تحقیق هستید، زمان بخواهید برای مطالعه... اگر خیر، خودتان را گم نکنید و با اعتماد به نفس بگویید، دوستان قرار نیست ما با معلومات ناقصمان پاسخ هر سوالی را بدانیم... نکند فکر کرده اید ما پاسخ هر سوالی را می دانیم؟... نه این روش درست نیست... باور کنید در بین مسلمانان افرادی وجود دارند که بهترین نحو به شما پاسخ دهند و شما هم اگر جویای حقیقت هستید به صورت دوطرفه تحقیق کنید. یک طرف حرف اسلام ستیزان، یک طرف سخن این افراد (پژوهشگران مسلمان).

(د)

اگر شما خودتان را گم کنید، شخص اسلام ستیز بر افکار نادرستش مصرتر می شود و چه بسا نوعی خوشحالی برای او ایجاد شود، شادمانی که شاید پروسه ی نزدیک شدن او را باز هم به تاخیر بیندازد و خدایی نکرده دورترش کند...

نکته ی چهاردهم: شخص مخالف بی احترامی کرد، به صورت مودبانه تذکر بدهید، اگر باز هم ادامه داد...

(الف)

اگر در جریان گفت و گو با یک شخص مخالف «او بی احترامی کرد، به صورت مودبانه تذکر بدهید، اگر باز هم ادامه داد... شما ادامه ندهید.»

چند سال پیش جمله ی جالبی خواندم. (به گمانم ضرب المثل یکی از کشورها بود). می گفت، هیچ وقت یا یک احمق بحث نکنید، چون شما را تا مرتبه ی خود پایین می آورد و در حماقت حریفش نخواهید شد.

واقعاً چه دلیلی دارد، یک جوان مسلمان با افراد هتاک گفت و گو نماید؟ آنها اگر دنبال «بحث علمی» بودند ادب را رعایت می کردند.

لذا بنا بر وظیفه، به آنها بگویید عزیزان احترام به طرف مقابل کمترین چیزی ست که ما از شما می خواهیم. اگر خواستار بحث هستید، ما در خدمتیم اگر هم می خواهید این گونه ادامه دهید، ما حرفی با شما نداریم...

اگر باز همان بی احترامی ها را ادامه دادند، یک جمله برای آنها بنویسید و تنهایشان بگذارید: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». یا «ادب مرد به از دولت اوست»

(ب)

-در طول چند سالی که در این حوزه فعالیت داشته ام تا کنون افراد هتاک فراوانی دیده ام. برخی ها چپ و راست بی احترامی می کنند، به یاد دارم روزی شخصی در فضای مجازی بی احترامی های زیادی کرده بود، من هم در پاسخ به او نوشتم:

شما همیشه زبان تان انقدر تند و آزار دهنده است؟ این چه طرز حرف زدن است دوست عزیز؟ وقتی این را گفتم گفت کجا بی احترامی کرده ام؟ گفتم مگر بی احترامی شاخ و بال دارد! آیا این کلمات خشن عادی هستند؟ کمی آرام شد...

و این بار وقتی می خواست دوباره روی آنان سخنان برگردد، می گفتم ببین! این لحن شماست...

-روزی دیگر شخصی پیام فرستاده بود، نصف پیامش نقد دین بود(طرح شبهه)، نصف دیگر حمله به خود بنده که شما ترسو هستی و می ترسی پاسخ بدی و... گفتم دوست عزیز، این چه طرز بحث کردن است! آیا نمی توانید همین بحث را انجام دهید بدون آنکه از کلمات منفی استفاده کنید؟ و وقتی رویه اش را ادامه داد، و تذکر بنده برایش مهم نبود، دیگر ادامه ندادم.

-یادم است روزی جوانی پیام فرستاد و شدید ترین بی حرمتی ها را به خودم و اسلام مبارک کرد، وقتی به پروفایلش نگاه کردم یک دانش آموز دبیرستانی بود که در حمام، از نیم تنه ی لخت خود عکس گرفته بود... برای چند ثانیه، کنترل خودم را از دست دادم، چند خط کوبنده نوشتم... بعد پاکش کردم و گفتم استغفرالله، این جوان به راهنمایی نیاز دارد.

خیلی مودبانه گفتم عزیز من چرا بی احترامی می کنی بیا با هم حرف بزنیم، باز حرف های زشتش را ادامه داد، باز نزدیک بود کنترل خود را از دست بدهم و یک پاسخ کوبنده بنویسم، اما باز به خدا پناه جستم و دلسوزانه از او درخواست کردم ولی اصلا برایش مهم نبود و ادامه ندادم...

بزرگواران باور کنید، مقوله ی احترام به ادب و شخصیت انسان ها برمی گردد... لذا هرگز خود را در همسطح یک فرد بی ادب قرار ندهید و چنین بحث هایی انجام ندهید...

(ج)

سوال:

اگر یک جوان مسلمان و یک جوان اسلام ستیز با بی ادبی بحث نمایند چه اتفاقی می افتد؟

پاسخ:

۱. در اسلام هدف وسیله را توجیه نمی کند، لذا برای رسیدن به هدف، حق نداریم از هر وسیله ای استفاده کنیم و استفاده از روش های غیر شرعی مذموم است.

۲. وقتی از چنین حرف هایی استفاده می شود، چطور انتظار دارید رحمت خداوند بر این گفت و گو نازل شود؟
۳. افرادی که این بحث را ببینند، آیا نسبت به اسلام متمایل می شوند؟ خیر... اسلام باید شکوه و ادب و احترام عرضه شود... نه چنین حرف هایی..

سوال؟

یعنی افراد هتاک همین گونه باقی بمانند و دلسوز آنها نباشیم؟ آیا در فکر وصال آنها با خداوند نباشیم؟

پاسخ:

خیر، دلسوز باشید ولی وقتی آنها پل های گفت و گوی دو نفره را قطع نموده اند سعی کنید از مجراهای دیگری وارد شوید، مثلا نسخه ی مودبانه ی شبهه ی ایشان را بنویسید، به آن پاسخ دهید و منتشرش بفرمایید و به نوعی به دست آنها هم برسائید.

(د)

پس به صورت خلاصه، به افراد ناسزاگو و هتاک تذکر بدهید، اگر به خودشان آمدند که چه بهتر. اگر باز هم به همین روش ادامه دادند، دلیلی ندارد شما در همین وضعیت باقی بمانید و به بی حرمتی های آنها گوش کنید. گوش دادن به فحش های آنها، چه تاثیری بر آنها دارد؟(هیچ) ولی تذکر ممکن است تاثیر داشته باشد... فحش دادن متقابل هم که کلا مذموم است و فرد را عصبی تر و مصرتر می کند.

نکته ی پانزدهم: گفت و گوی مصلحانه با هر فرد شبهه زده ای را غنیمت بدانید...

(الف)

اگر می خواهید در زمینه ی رد الحاد فعالیت کنید، «گفت و گو و بحث با هر فرد شبهه زده ای را غنیمت بدانید، این دین به چنین تلاش هایی نیاز دارد»

وقتی معلومات تان بالا رفت، شیطان فریب تان ندهد و بگوید این هم سطح شما نیست، این هم که چیزی نمیداند، فلانی هم که قبول نمی کند چرا بیخودی سرت را به درد می آوری...

در اینجا از نفس اماره ی خود بپرسید، مگر هر نفسی نزد الله متعال ارزشمند نیست؟ از کجا معلوم خداوند بخاطر بحث و گفت و گو با چه کسی ما را می بخشد؟ شاید با کسی بحث کنیم که سخن گفتن با او را وقت تلفی بدانیم، اما خداوند بخاطر همان گفت و گو ما را مورد رحمت خویش قرار دهد.

این را دیده ام عزیزان، برخی ها اصطلاحاً افتخار نمی دهند با هر کسی بنشینند! و خود را در جایگاهی قرار داده اند که فقط باید با اسلام ستیزانی که معلومات بالایی دارند بحث نمایند!

بله برای یک مناظره ی رسمی، که افرادی هم آن را به نظاره می نشینند، بهتر است با فردی بحث کرد که مطالعه داشته است و خروجی مناسب تری از این مناظره بیرون بیاید

ولی در کار تبلیغ و دعوت، بخاطر الله وقت خود را وقف هر جوانی که شبهه داشت بکنید و مانند یک معلم دلسوز با آنها حرف بزنید...

آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم)، می فرمود من فقط با علمای یهود و نصاری می نشینم، یا همه ی آحاد جامعه را به اسلام دعوت می کرد و برای آنها وقت می گذاشت؟

لذا اگر دعوت گرانی که در این حوزه فعالیت می کنند، چنین حسی داشته باشند و چنین رویه ای را سرلوحه ی کار خود نمایند... این امر مهم با موفقیت بیشتری انجام خواهد شد.

(ب)

به نظر شما اسلام ستیزان چگونه کار می کنند؟

آیا فقط دنبال بحث با علمای اسلام هستند؟ یا تلاش می کنند هر مسلمانی را شبهه زده نمایند؟ مشخص است که دنبال هر فرصتی می گردند، لذا ما هم باید دنبال هر فرصتی بگردیم و نتیجه را به الله متعال واگذار نماییم.

ضمن اینکه اگر جوانان شبهه زده بدانند شما برای آنها اهمیت قائلید و وقت می گذارید، چه بسا منقلب شوند و بخواهند به سمت اسلام بازگردند... شاید همین فردی که شما افتخار نمی دهید با او بنشینید، بعد از چند سال دیگر به یک اسلام ستیز بزرگ تبدیل شود و در وضعیتی قرار گیرد که بازگشت او بسیار سخت باشد... ولی الان به راحتی می توان قلب او را نسبت به اسلام معطوف نمود.

نکته ی شانزدهم: اگر یک خطای شما را ثابت نمودند، خیلی راحت خطای خود را بپذیرید

(الف)

چه اشکالی دارد، ما انسان هستیم خطا هم می کنیم... لذا اگر در دفاع از یک مفهوم دینی خطا کردیم خطای خود را می پذیریم و آن را اصلاح می کنیم. (به شرط آنکه فرد ثابت کند ما در خطا بوده ایم)

اما نباید فراموش نماییم آنچه در اینجا نقد شده استدلال ما بوده است نه دین. لذا اگر مسائل دیگری همراه با این مبحث در جریان باشند خطای خود را می پذیریم و می گوییم این به معنای نادرست بودن تمام حرف هایمان نیست و بدون اینکه روحیه ی خود را از دست بدهیم به ادامه ی بحث می پردازیم، اما اگر موضوع مورد مناقشه همین بود... می گوییم این استدلال خطا بود و به زمان نیاز داریم تا کمی بیشتر تحقیق کنیم و استدلال صحیح را ارائه دهیم.

(ب)

گاهاً پیش آمده وقتی یکی از استدلال های فرد مدافع دین را رد نموده اند، به صورت کامل خود را باخت و تصور کرده دیگر نمی تواند در آن جمع از اعتقاداتش دفاع کند. ولی این درست نیست عزیزان.

فرد مدافع دین باید آنقدر اعتماد به نفس داشته باشد که بگوید بله این استدلال نادرست بود... اما با نادرست بودن یکی از استدلال های من چه اتفاقی افتاد؟ اسلام نقد شد؟ هرگز..

از بیان اینکه خطا کرده اید هم هیچ ابایی نداشته باشید... کافیتست بگویید چه اشکالی دارد ما که معصوم از خطا نیستیم، ولی مطمئنیم در این زمینه استدلالهای بسیار صحیح و نقد ناپذیری وجود دارد.

همین اعتماد به نفس و خود را گم نکردن، ان شاء الله تاثیر کلام شما را زیاد می کند و موجب عزت مندی در گفت و گو می شود.

نکته ی هفدهم: سعی کنید متناسب با «سطح سواد» و «سن و سال» مخاطب هایتان به ارائه استدلال بپردازید

(الف)

- عزیزان، اگر برای یک فرد کم سواد یا بی سواد از اصطلاحات سنگین استفاده نمایید دچار خطا شده اید و اگر برای یک فرد تحصیل کرده بسیار ساده حرف بزنید، باز دچار خطا شده اید

- برای سن و سال مخاطبان هم همین وضعیت وجود دارد، اگر برای یک بزرگسال مثل یک نوجوان حرف بزنید و برای یک نوجوان مثل بزرگسالان، در هر دو حال به خطا رفته اید. لذا باید «مخاطب شناسی» شما قوی باشد و حق این شناخت را به جای بیاورید.

(ب)

سال گذشته با دو نوجوان حرف می‌زدیم، ابتدا چند دقیقه در مورد روابط دختر و پسر برایشان حرف زدیم، به هم نگاه می‌کردند و لبخند می‌زدند و حرف‌هایم را خیلی دوست داشتند، وقتی دیدم علاقه مند شده‌اند این بار به صورت نامحسوس سخنانم را به سمت مسائل دینی کشاندم و از آن مباحث هم خیلی استقبال کردند. به نظر شما، اگر در مورد تربیت فرزندان برای آنها حرف می‌زدیم موثر واقع میشد؟ به نظر بنده خیر... چون در این فضا قرار ندارند و در دنیای دیگری سیر می‌کنند... لذا لازم است این نکات ریز را در نظر بگیریم. و بنا بر روحيات و ذهنيات و سطح سواد مخاطبان به ارائه‌ی استدلال پردازیم.

نکته‌ی هجدهم: برای بحث با اسلام ستیزان حاضر جواب، افراد بلبلی زبان و حاضر جواب برونند...

(الف)

این ربطی به مذهبی یا غیر مذهبی بودن ندارد... برخی از افراد بسیار حاضر جواب هستند و تا طرف مقابلشان حرفی زد، در کمترین زمان ممکن یک پاسخ درخور به او می‌دهند. همه‌ی ما چنین افرادی را در جامعه مشاهده نموده‌ایم و می‌دانیم این افراد وقتی حرف می‌زنند، به صورت غیر ارادی بر طرف مقابل تسلط پیدا می‌کنند. اما مردمانی داریم که این گونه نیستند و شمرده حرف می‌زنند، یا نمی‌توانند آن گونه که باید مفهوم خود را برسانند.

(ب)

با توجه به نکته ی فوق، اگر یک اسلام ستیز حاضر جواب علیه اسلام فعالیت کرد. سعی کنید، یک مسلمان حاضر جواب را برای گفت و گو با او بفرستید.

تجربه نشان داده، برخی از مسلمانان علی رغم اینکه معلومات زیادی هم داشته اند، چون به لحاظ کلامی و ارائه ی مطالب قوی ظاهر نشده اند. شخص مخالف بر آنها تسلط پیدا کرده است.

البته این بدین معنا نیست که افراد غیر حاضر جواب به دفاع از اسلام نپردازند... خیر. منظور این است برای مقابله با افراد حاضر جواب، یک مسلمان حاضر جواب و اصطلاحاً بلبل زبان در اولویت قرار بگیرد.

ج)

-چند سال پیش (اواسط دوران کارشناسی) به دانشگاه برمیگشتم، در مینی بوس یک مرد مذهبی جلوی بنده نشسته بود، یک مرد (ظاهراً) سکولار هم، کمی آن طرف تر...

آن مرد سکولار رو به مرد مذهبی کرد و یک سوال از او پرسید، باور کنید فن بیان و شیوه ی پاسخگویی آن مرد مذهبی آنقدر ضعیف بود که نتوانستم خودم را کنترل کنم و گفتم ببخشید دوستان اجازه دارم من به این سوال پاسخ دهم؟ وقتی اجازه دادند با آن فرد گفت و گو کردم، حالا نمی دانم والله اعلم، شاید بنده هم ارائه ی خوبی نداشته ام.. ولی در هر صورت ارائه ی آن فرد مذهبی، خیلی ضعیف بود.

-مثال دیگر، گفت و گوی یک روحانی مسیحی، یک روحانی زرتشتی و یک روحانی مسلمان در یکی از شبکه های اقلیم کردستان عراق بود، آن فرد مسلمان بسیار مظلوم بود، اما فرد مسیحی بسیار حاضر جواب! و هر طور پیش می رفتند، فرد مسیحی و زرتشتی بر فرد مسلمان برتری می یافتند... چون علاوه بر اینکه علمش کم بود، از فن بیان بالا بی بهره بود...

هرچند بنده این رفتار تهیه کننده ی برنامه را جهت دار می بینم و هدف او کم اهمیت کردن اسلام بود. وگرنه چه دلیلی دارد در بین آن همه داعی مهم و باسواد و حاضر جواب، شخصی چون آن ملای مظلوم را روبروی دوربین قرار دهد. (کردستان عراق داعیان بزرگواری دارد)

(د)

-لذا وضعیت را بررسی نمایید، برای بحث با هرکس، افرادی را انتخاب کنید که به لحاظ بیانی از او بهتر باشد. عزیزان، اگر بیان عالی، همراه با مطالعات و معلومات وافر باشد، بسیار مفید واقع میگردد.

-الله متعال مسلمانان با بیان خوب را باسواد گرداند و افرادی که معلومات خوبی دارند اما بیانشان ضعیف است را جهت اعتلای نور خداپرستی، تقویت بفرماید... اللهم آمین.

نکته ی نوزدهم: دلایل خود را مطرح کنید و نتیجه را به خدا بسپارید...

(الف)

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، « با خیال راحت دلایل خود را مطرح کنید و نتیجه را به خدا بسپارید...»

-می دانید معنی «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» چیست؟

«حَوْلَ» در لغت به معنای جنبش و حرکت است، و «قُوَّةً» به معنای استطاعت و توانایی، لذا ترجمه ی آن می شود: هیچ «حرکت» و «قدرتی» در جهان آفرینش جز به مشیت خداوند وجود ندارد.

توجه بفرمایید، «هر دگرگونی» که در این جهان انجام می شود با مشیت خداوند متعال صورت می پذیرد، حال آیا فکر می کنید «تغییر» و «دگرگونی» قلب مخالفان اسلام، از این قاعده مستثنی است؟ خیر عزیزان.

قلب آنها هم جز با اراده ی خداوند عالمیان متحول نمی شود. و تنها کاری که ما مدافعان اسلام باید انجام دهیم، عرضه کردن حقیقت است (آن هم به شیوه ای اصولی، علمی و مودبانه).

(ب)

گاهی اوقات برخی از برادران و خواهران ما هنگام بحث کردن طوری رفتار می کنند که انگار به جز ابلاغ حقیقت رسالت دیگری هم دارند و آن هدایت طرف مقابل است. در حالی که این نادرست است و امر هدایت تنها و تنها، تحت اراده ی خداوند متعال است.

در طول بحث هایی که در سال های گذشته انجام داده ام، موارد فراوانی را دیده ام... هم افرادی که در انتهای گفت و گو با گریه و تضرع به دایره ی اسلام بازگشته اند و هم افرادی که بعد از ساعت ها مناظره و گفت و گو، بر کفر و الحاد خود مُصرتر هم شده اند.

آنچه به صورت عینی برای بنده ثابت شده این است که ما هیچ احاطه ای بر قلب افراد نداریم و کافیست به صورت زیبا و اصولی به ارائه ی حقیقت (اسلام مبارک) بپردازیم.

لذا اگر بحث کردید و طرف مقابل ایمان نیاورد، نا امید نشوید... چون هدایت یا عدم هدایت او در حیطه ی کار ما انسانها نبوه و نخواهد بود... نکته ی جالب اینکه، حتی اگر طرف ایمان بیاورد هم نباید تصور کنید ما او را هدایت کرده ایم... بلکه خداوند خود او را هدایت کرده است. پس اگر هدایت به دست ما نیست، قطعاً عدم هدایت هم در دست ما نیست.

(ج)

مخلص کلام اینکه:

اگر (به شیوه ای اصولی و صحیح) تا کنون بارها بحث کرده اید و مخالفان تاثیر نپذیرفته اند، مشکل از شما نیست و کماکان به راه خود ادامه دهید.

از کجا می دانید آینده چگونه است؟ چه بسا همین فردی که اکنون حرف های شما را نمی پذیرد، روزی در شرایطی قرار گیرد که قلبش به سوی خدا متمایل شود و قبل از هرچیز حرف های شما را بیاد بیاورد. کافیست حرف های شما وارد قلب او شده باشد...

(د)

هرچند در این سلسله مباحث قرار نیست، به نقد شبهات پردازیم ولی در اینجا پاسخ به یک شبهه، لازم و ضروری است:

ممکن است یکی از مخالفان بگوید، هدایت خدا کی خواهد بود؟ آیا اگر هدایت را برای کسی نخواهد، آن فرد باز هم مقصر است؟

پاسخ این است که خداوند هدایت را «برای همه می خواهد»، اما اینکه چرا «عده ای را هدایت نمی کند»، به این دلیل است که آن عده ی خاص، «خودشان خواستار هدایت نیستند»، و مشیت الهی بر این نیست که «مردم را به زور هدایت کند»... لذا شخصی که از هدایت فاصله گرفته کافیت همین الان، بگوید خدایا من آمدم، آن گونه که روشنایی روز تاریکی های شب را می زداید، از ذات مبارکت می خواهم نور ایمان، تاریکی های قلبم را بزداید...

نکته ی بیستم: با طعنه ی برخی از مسلمانان از کارت‌ان منصرف نشوید

(الف)

اگر می خواهید در زمینه ی رد الحاد فعالیت کنید، «با طعنه ی برخی از مسلمانان از کارت‌ان منصرف نشوید»

برخی ها خودشان هیچ کاری نمی کنند و می خواهند شما هم هیچ کاری نکنید! **جالب نیست؟**

چند سال پیش (زمانی که هنوز تعداد نوشته های بنده بسیار محدود بود و خبری از کتابهایم نبود) شخصی در جمع دوستان اهل دین به بنده گفت، چه کار به این مسائل داری عزیز من بنشین، روی یک موضوع دیگر کار کن! (لحنش هم بسیار نامناسب بود) در حالی که هم مسلمان بود و هم دعوتگر! و اگر اعتماد به نفس ضعیفی

داشتم شاید به خاطر همین سخن از کارم سرد می شدم! در حالی که مطمئن بودم او از عمق فاجعه بی اطلاع است به این خاطر چنین حرف هایی میزند، و از کار خودم دفاع کردم.

-یکبار دیگر در جمعی از برادران اهل دین نشسته بودم، فحوای کلام شان گویای کم اهمیت نشان دادن فعالیت های بنده بود... (چون مثل آنها فکر نمی کردم) من هم بعد از گذشت مدت زمانی، طوری که متوجه نشوند عمدی است، گوشیم را برداشتم و یکی از شبها ارسال شده توسط جوانان را روی صفحه آوردم؛ و گوشی را به شخصی که نزدیک بنده نشسته بود دادم، گفتم راستی این شبهه را پرسیده اند به نظرت چه پاسخی به آن بدهم، چیز خاصی نمی دانست گفتم به دوست بغل دستی بنده... و گوشی را در بین تمام افراد حاضر در جمع دست به دست کردم. باور کنید یک نفر هم پاسخ محکم و قانع کننده ای نداد و بعد در کمال آرامش به شبهه ی مطرح شده پاسخ دادم و با زبان بی زبانی گفتم این است، فعالیت رد الحادی...

(ب)

عزیزان، همانگونه که بارها گفته ام به نظر این بنده ی خداوند، افرادی که مخالف فعالیت رد الحادی اند، چند دسته اند:

۱. افرادی که نمی دانند چه خبر است. و تصور می کنند کسی در جامعه دچار شبهه نشده و هیچ جوانی از اسلام خارج نشده است... اگر زاویه ی دیدمان را گسترش دهیم می توان گفت، این افراد مخالف نیستند اما اطلاع ندارند، و باید آنها را تفهیم نماییم...

۲. طیف دوم افراد حسود هستند...

برخی ها چون خودشان نمی توانند پاسخ دهند، یا برایشان غیر قابل هضم است که پیش آنها بگویند فلانی دفاعیات خوبی از اسلام انجام می دهد، به جای دعای خیر، سعی می کنند کوچکش کنند... و می گویند: آها فلانی... فرد خوبی است ولی... (!) خوب کار می کند ولی... (!).

چقدر این سخن ها ناپسند است! خوب اگر شما دلسوز هستید، چرا نمی روید این «ولی ها» را به خودش بگویید؟

دنیا خراب می شود، بگویید: بله من هم شنیده ام، خداوند متعال به کارش برکت بیندازد و کمکش کند تا روز به روز در راه دفاع از آیین مبارک اسلام قوی تر گردد.

این طیف باید نصیحت شود تا به خودشان بیایند.

۳. طیف سوم، جماعتی هستند که خود را روشنفکر نامیده اند

-این افراد تلاش می کنند، شیوه ی دین داری این ۱۴ قرن را نادرست جلوه دهند، یا بگویند فلان مطالب دینی آن زمان درست بوده اند و الان دیگر درست نیستند! (حتی برخی از احکام موجود در قرآن و سنت صحیح! را قبول ندارند...).

-از طرفی شخصی که رد الحاد کار می کند هم، دارد تلاش می کند از «همه ی مفاهیم دینی» در برابر دشمنان دین دفاع کند... نتیجه اینکه، داعیان رد الحاد، دارند پنبه های این طیف را رشته می کنند (چون برخی از احکام به شدت مورد انتقاد اینان قرار گرفته است).

-لذا به طرق مختلف سعی می کنند، بگویند کار شما داعیان رد الحاد بی اهمیت است، اما توجه نکنید و مطمئن باشید... «ادامه ی فعالیت شما» بهترین نقد، برای سخنان آنهاست... چون دفاعیات شما از برخی از آیات و احادیث، همراه با نقد سخنان مخالفان اسلام، پایه های افکار آنان را هم سست می نماید.

تذکر:

-افرادی که اشکال های موجود در فعالیت دعوتگران رد الحادی را به صورت مومنانه و سازنده، «به خودشان» می گویند با کسانی که کلیت فعالیت های رد الحادی را زیر سوال می برند (یا داعیان فوق را نزد مردم تخریب می نمایند)، تفاوت دارند...

-قرار نیست کسی که از اسلام دفاع می کند، معصوم باشد... ولی نصیحتی که جهت اصلاح خطاها صورت می پذیرد، کجا... و طعنه و کنایه ای که جهت تخریب فرد یا دفاع از تفکر جدید خود (روشنفکری و...) صورت می پذیرد، کجا! (خدایا همه ی ما را اصلاح کن.)

پس عزیزان، آگاهانه فعالیت کنید، نصیحت های خیرخواهانه را بر چشمان خود جای دهید و نسبت به طعنه ی افراد نام برده بی تفاوت باشید

طیف اول را تفهیم کنید، طیف دوم را نصیحت و با طیف سوم اگر بستر مناسبی وجود داشت بحث کنید وگرنه با لبخند از کنارشان عبور کنید و به کارتان ادامه دهید. اما فراموش نفرمایید، حفظ حریم یکدیگر و اخلاق را تحت هیچ شرایطی کنار نگذارید.

نکته ی بیست و کم: اگر مدافع دین هستید، عملگرایی را فراموش نفرمایید...

(الف)

این نکته شاید با نکات قبلی تفاوت داشته باشد، حتی برای چند لحظه تصمیم گرفتم آن را پاک کنم. ولی منصرف شدم و گفتم آن را باقی میگذارم.

برادران و خواهران ارجمندم. اگر می خواهید از آیین مبارک اسلام دفاع کنید، باید بیش از پیش به مقوله ی «رفتارهای اجتماعی» بها بدهید.

چون مردم اخلاق شما را معیاری برای صحت ادعاهایتان می بینند... اگر مغازه دار هستید، و نزد همسایه هایتان از دین دفاع می کنید، باید درجه ی اخلاق تان را از آنچه که هست بالاتر ببرید.

باید کاری بکنید که حتی آن همسایه های مخالف دین، «اخلاق مدار» بودن شما را تایید نمایند، آن وقت است که می توانید در قلب آنها نفوذ پیدا کنید.

(ب)

نکند شما ادعای دفاع از دین داشته باشید و به مناظرات بروید، اما اخلاق مداری را فراموش نمایید؟ نکند هر شب به بحث و مناظره می پردازید اما پدر و مادرتان از شما ناراضی باشند!

عزیزان من اگر پدر شما خوش اخلاق است و شما با او خوشحال اخلاق هستید، هیچ هنری به خرج نداده اید... هنر آنجاست که او بد اخلاق باشد و شما کفش هایش را بر روی سرتان بگذارید...

آن وقت است که دفاع کردن از دین هم لذت دارد، و می تواند افق های بسیار نورانی را تداعی نماید، در این مورد مطالب زیادی نوشته ام، لذا به همین مقدار اکتفا می کنیم.

محتاج دعای پرمهرتان...